



اگر صفت رذیله‌ای بر انسان حکم فرما شود جنبه ملکوتی اومی میرد

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: هر صفتی از صفات رذیله برای کشتن بعد ملکوتی خیلی بزرگ است و باید مواظب باشیم که یک دفعه صفت رذیله آن بعد ملکوتی ما را ضربه نزد.

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: هر صفتی از صفات رذیله برای کشتن بعد ملکوتی خیلی بزرگ است و باید مواظب باشیم که یک دفعه صفت رذیله آن بعد ملکوتی ما را ضربه نزد. به گزارش خبرگزاری مهر جلسه سوم درس اخلاق آیت الله مظاهری با عنوان صفات رذیله مانع تعقل در پی می آید:

بحث امسال ما بحث فوق العاده مهم است و از نظر علمای علم اخلاق، بحثی بالاتر از این نداریم و آن بحث این بود که چه کنیم عاقبت به خیر شویم. چه کنیم سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم. چه کنیم در دنیا سرافراز باشیم و شخصیت اجتماعی داشته باشیم و در آخرت سرافراز و مصداق «هَؤُلَاءِ أَقْرَبُؤا کِتَابِیَّه» [1] شویم. در این باره مطالبی را گفتم. مطلب این چند هفته راجع به این بود که باید در زندگی توهّم و تفکر و تعقل داشته باشیم، همان که گفتم از نظر پیغمبر اکرم یک ساعتش بهتر از یک سال عبادت است: «تفکر الساعة خیر من عبادۃ سنة»

فهمیدیم که انسان دو بُعدی است. یک بُعد ناسوتی به نام جسم دارد و یک بُعد ملکوتی به نام روح دارد. تعقل و تفکر از آنجا سرچشمه می‌گیرد. اگر از شما بپرسند که عقل چیست، باید بگویید که میوه آن فکر است. نمی‌توان تعریف آن جنبه ملکوتی را کرد، لذا قرآن می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» [2]

آن جنبه ملکوتی سرّی از اسرار حق است و نمی‌شود تعریف آن را کرد. اگر بخواهیم تعریف آن را بکنیم، باید تعریفش رسمی باشد و نه حقیقی؛ و تعریف رسمی اینست که میوه جنبه ملکوتی، تعقل و تفکر و توهّم است.

در این دو سه هفته عرض کردم که این جنبه ملکوتی گاه آلوده می‌شود. همین دنیا آن را آلوده می‌کند. لذات جسمی یعنی بُعد ناسوتی آن را آلوده می‌کند. باید مواظب باشیم و رفع آلودگی آن بکنیم به واسطه عبادات و توجهات و ذکر و ورد و نماز و توبه.

اما اگر مواظب آن نباشیم، این بُعد ملکوتی گاهی سخت مریض می‌شود. آنگاه نمی‌تواند فکر کند و ما نمی‌توانیم تعقل کنیم. بعد خرافات سر تا پایمان را می‌گیرد. تقلیدهای کورکورانه سر تا پای ما را می‌گیرد. گاهی اصلاً آن جنبه ملکوتی می‌میرد. وقتی مُرد، «لن یفلح ابدا»

در آیات فراوانی خطاب به پیغمبر اکرم (ص) است که یا رسول الله! اینقدر غم و غصه اینها را نخور، اینها مرده‌اند، یعنی آن جنبه ملکوتی مرده است: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» [3]

نمی‌شود به مرده چیزی فهماند یا نمی‌شود مرده را زنده کرد. لذا باید مواظب آن جنبه ملکوتی باشیم. اینکه آلوده نشود و گردآلود نباشد و مریض نشود و العیاذ بالله نمیرد.

در این هفته‌ها بحثمان این بود. یکی از چیزهایی که جنبه ملکوتی را می‌کشد، گناه است. که در روایات ما و در قرآن آمده که گناه، قساوت می‌آورد و قرآن می‌فرماید وای به دلی که قساوت داشته باشد: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى ثَوَرٍ مِنْ رَبِّهِ...» [4]

خوشا به کسی که جنبه ملکوتی او کار می‌کند و نورانیت دارد و می‌تواند فرمان دهد و وای به کسی که قساوت، آن بعد ملکوتی را کشته است.

در این باره صحبت کردم، لذا از همه جوان‌ها تقاضا کردم که مواظب باشند گناه نکنند. اگر انسان در سرازیری گناه واقع شد، خطر دارد و خطر آن خیلی بزرگ است.

بحث دومی که فی الجمله در دو سه جلسه عرض کردم، صفات رذیله است. صفات رذیله، آن بُعد ملکوتی را می‌کشد. آدم حسود نمی‌تواند فکر کند. اگر فکر هم بکند، به فکر حسادتش است و تخیل و توهّم است. یا آدم ریاست طلب نمی‌تواند آخرت خودش را تأمین کند و اصلاً نمی‌تواند فکر کند. آن ریاست طلبی او را عمر و عاص می‌کند.

عمر و عاص از اول شب تا صبح فکر می‌کرد و زمزمه هم می‌کرد. راجع به عمر سعد هم در تاریخ آمده که از اول صبح تا شب فکر می‌کردند و زمزمه می‌کردند. عمر و عاص می‌گفت اگر پیش معاویه بروم، پول و ریاست و دستگاه است و اما از آخرت خبری نیست. اگر پیش امیرالمؤمنین بروم، معنویت و بهشت و رضایت خداست و بالاخره تاریخ نقل می‌کند به غلامش گفت: اسب را مهیا کن و من می‌خواهم نزد معاویه بروم. وقتی پیش معاویه آمد، معاویه که وعده او را گرفته بود، خیلی خوشحال شد. پرسید چه چیز به تو بدهم؟ گفت استانداری مصر را با همه امکانات. معاویه گفت زیاد است و او گفت کم است، برای اینکه من می‌خواهم دین به تو بدهم. در مقابل دین، استانداری مصر و امکانات مصر چیزی نیست. معاویه گفت: دست را بده و بالاخره با هم بیعت کردند. به قول قرآن که می‌فرماید: «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» [5]. دانسته جهتمی شد.

اگر صفت رذیله‌ای بر انسان حکم فرما شود، آنگاه آن جنبه ملکوتی می‌میرد. آن ریاست طلبی و پول پرستی نمی‌گذارد او فکر کند. فکرش هم به قول امیرالمؤمنین شیطنیت و بدبختی و ذلت است.

دربارۀ عمر سعد نیز همین را می‌گویند. حکومت ری را به عمر سعد داده بودند. ابن زیاد به کوفه آمد و عمر سعد را خواست و گفت: باید به کربلا بروی و قضیه امام حسین را تمام کنی. گفت من تصمیم گرفتم به ری بروم و حکومت ری را به من داده‌اند. ابن زیاد گفت: باید اول کار امام حسین را تمام

کنی و بعد به ری بروی. این گفت اجازه دهید فکر کنم و از اول شب تا صبح فکر کرد. آنگاه نزدیک صبح فکرش به اینجا رسید، البته این فکر نیست، بلکه این تخیل و توهم و شیطن است. به قول قرآن:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» [6]

شیطان به این افراد وحی و الهام می‌کند. گفت: نمی‌توانم از ریاست ری دست بردارم. اگر توانستم با امام حسین صلح می‌کنم و اگر نتوانستم حسین را می‌کشم و بعد توبه می‌کنم.

آنگاه به کربلا آمد. امام حسین (ع) دو سه جلسه با او داشت. زیرا امام حسین در این دهه محرم خیلی تلاش و کوشش می‌کردند که جنگی واقع نشود و آنها خسران دنیا و آخرت پیدا نکنند و لذا دو - سه جلسه خصوصی با عمر سعد داشت. هرچه امام حسین می‌گفت، او می‌گفت اینها را می‌دانم، اما نمی‌دانم چه کنم که نمی‌توانم دست از ریاستم بردارم. حکومت ری و ایران به من داده شده و نمی‌توانم دست بردارم. در جلسه دوم یا سوم بود که آقا امام حسین به او فرمودند تو به آن نمی‌رسی. امیدوارم از گندمش نخوری. آنگاه عمر، امام حسین را مسخره کرد و گفت به جوی آن می‌رسم. و اول کسی که تیر زد به لشکر امام حسین و به خیام امام حسین، همین بود. دانسته و فهمیده، امام حسین را کشت به خاطر ریاست ری. قرآن می‌فرماید: «وَأُضِلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» [7]

در آخر هم نشد. وقتی به کوفه آمد و عیال او به شام رفتند و کوفه خلوت شد، عمر سعد پیش ابن زیاد آمد و گفت اجازه بده به ری بروم و به ایران بروم برای حکومت ایران. ابن زیاد گفت من شنیده‌ام که تو جلسه خصوصی با امام حسین داشته‌ای. گفت داشتم یا نداشتم به تو ربطی ندارد و تو می‌خواستی من امام حسین را بکشم که من هم کشتم. ابن زیاد گفت: نمی‌شود، با دشمن ما جلسه خصوصی داشته باشی و حکم را گرفت و پاره پاره کرد و جلوی عمر سعد ریخت. عمر بنا کرد در سر خودش بزند و گفت: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» [8]

ابن زیاد گفت با پس گردنی او را بیرون کنید و او را از دارالاماره بیرون کردند. عمر هم دیوانه شد و مرتب این جمله را در کوچه‌ها می‌گفت و بچه‌ها به او سنگ می‌زدند و در خانه زن و بچه به او فحش می‌دادند و این می‌گفت: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ». در آخر هم مختار آمد و دل شیعه را خنک کرد و من جمله اول در مقابل عمر سعد، پسر عمر سعد را سر برید. به عمر سعد گفت: چه حالی است؟ فکرش را بکن که وقتی علی اکبر را سر بریدی، چه شد. این مکافات اوست. بعد هم بالاخره سرش را بریدند و نزد مختار آوردند و مختار جشن گرفت. اما عمر مرتب دیوانه وار می‌گفت: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ». هفته گذشته می‌گفتم که خیلی باید مواظب باشیم. باید درخت رذالت را از دل بکنیم و الا صفات رذیله ما را می‌برد و چه بردی.

باید این خودخواهی‌ها و خودرایی‌ها و این حسادت‌ها و ریاست طلبی‌ها و پول پرستی‌ها کم شود. باید تا می‌توانیم البته مشکل است و به قول حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، یک عمر جان کندن شبانه روزی می‌خواهد تا بشود که مهذب شود و درخت رذالت را از دل بکند و درخت فضیلت به جای آن غرس کند و بارور کند و از میوه آن استفاده کند؛ و الا اگر صفت رذیله‌ای باشد، آن صفت رذیله او را بدبخت می‌کند. آن جنبه روحانیت و جنبه ملکوتی را که به آن فطرت و عقل و وجدان اخلاقی می‌گوییم، آن را می‌کشد. در وقتی که کشته شد، آنگاه یک درنده می‌شود و مثل عمر سعد می‌شود.

عمر سعد یک آدم باسواد و با شخصیتی بود. قبل از قضیه کربلا او را استاندار ایران کرده بودند. ایران در آن زمان خیلی حساس بود و استاندارش نیز باید حساس باشد، لذا عمر سعد از نظر شخصیت خیلی بالا بوده است، اما او را به این بدبختی رساند که در دنیا دیوانه وار می‌گفت: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» و بالاخره به آمال و آرزو هم نرسید.

یک روایت از امام حسین هست که یادم آمد این روایت را برای جوان‌ها بخوانم و تقاضا دارم به این روایت امام حسین خیلی اهمیت دهید.

ما ایرانی‌ها یک عشق خاصی به امام حسین داریم و نعمت خیلی بزرگ است، مخصوصاً جوان‌های ما. امام حسین یک روایت دارد و روایت خیلی ارزنده است.

عربی خدمت امام حسین آمد و گفت یابن رسول‌الله! عطنی بکلمتین، یعنی سرمشقی در زندگی به من بده. آقا امام حسین (ع) فرمودند: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَتْ أَفْوَتْ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجَى مَا يَحْذَرُ»

اگر کسی از راه گناه بخواهد به مقصود برسد، دوان دوان به ضد مطلوب رفته است و از آنچه می‌ترسیده، به سرش می‌آید. مصداق کاملش عمر سعد است. می‌خواست از راه گناه یعنی کشتن امام حسین به ریاست ری برسد و در نهایت نه تنها نرسید و امیدش ناامید شد، بلکه صد در صد به ضد مطلوب رفت. این قضیه به تجربه هم اثبات شده است. علاوه بر اینکه روایت است و روایت خیلی بالاست و یک لطافت خاصی دارد و روایات امام حسین این‌گونه است. از امام حسین کم روایت داریم. مردم نفهم اهل بیت را کنار گذاشته بودند، لذا از آنها سوال نمی‌کردند. لذا از امام حسین کم روایت داریم، اما هرچه داریم از لطافت خاصی برخوردار است. در دعاها نیز شما نمی‌توانید دعایی لطیف‌تر از دعای عرفه پیدا کنید، درحالی که دعاها لطیفی در مفاتیح محدث قمی هست. اما در میان این دعاها دو دعا هست که خیلی لطافت دارد. یکی دعای کمیل در شب‌های جمعه که از همه شما تقاضا دارم در جمعیت یا تنها دعای کمیل را بخوانید که خیلی لطافت دارد و مثل امیرالمؤمنین (ع) است. یکی هم دعای عرفه از امام حسین که خیلی لطافت دارد. لذا دعاها و حرف‌های امام حسین خیلی لطافت دارد و شما که تا سرحد عشق امام حسین را دوست دارید، تقاضا دارم به روایت امشب که به ذهن من آمد، اهمیت دهید و این روایت سرمشق زندگی‌تان باشد. اگر خدای نکرده یک گناهی جلو آمد، مثلاً العیاذبالله خواستید دروغ بگویید، فوراً این روایت را بخوانید. این قانون مراقبه که هفته گذشته به آن اشاره کردم، قانون عجیبی است و علمای علم اخلاق خیلی روی آن پافشاری دارند و باید یک شب مفصل

درباره آن صحبت کنم.

پس فوراً این روایت را بخوانید و بگویید امام حسین فرموده است هرکس بخواهد از راه گناه به جایی برسد، نه تنها نمی‌رسد بلکه آمال و آرزو و امیدش قطع می‌شود و از آنچه می‌خواهد ضد آن برایش جلو می‌آید. و اگر توانستید عربی آن را نیز بخوانید و بگویید: بنابراین من باید دروغ نگویم و از راه دروغ کسی به جایی نمی‌رسد. همچنین در گناهان دیگر.

خلاصه حرف اینست که هر صفتی از صفات رذیله برای کشتن بعد ملکوتی خیلی بزرگ است. و باید مواظب باشیم که یک دفعه صفت رذیله آن بعد ملکوتی ما را ضربه نزد و اگر بکشد، وامصیبتا. اگر کشته شود کار می‌رسد به آنجا که امام حسین (ع) بچه خود را سر دست می‌گیرد و آنها به او تیر می‌زنند. نمی‌شود که اینها که به کربلا آمدند امام حسین را نشانند. اینها نمی‌دانستند امام حسین در دامان پیغمبر بزرگ شده و حرامی را حلال و حلالی را حرام نکرده است؟ همه این را می‌دانستند. اصلاً امام حسین چندین مرتبه اتمام حجت کردند. حتی ولایت تکوینی را اعمال می‌کردند و آنها خفه می‌شدند و امام حسین یک منبر می‌رفتند. حتی با معجزه و ولایت تکوینی صدای خود را به همه می‌رسانند. هم خودشان را معرفی می‌کردند و هم موعظه می‌کردند و آن نمک آشی هم که ما منبری‌ها داریم و آن روضه است. امام حسین هم برای آنها روضه می‌خواندند و حتی روضه عطش را خیلی جانگداز می‌خواندند و اما نتیجه این بود که به او سنگ می‌زدند. مالک بن یسر جلو آمد و اول زخم زبان زد و بعد هم سنگی به پیشانی امام حسین زد و پیشانی امام حسین شکسته شد. اینها مسلمان بودند و نماز شب می‌خواندند و نماز جماعت می‌خواندند و می‌گفتند ما مسلمانیم، اما چرا کار به اینجا رسید، به قول قرآن آن جنبه ملکوتی کشته شده بود و اینها از هر حیوانی درنده‌تر شدند. جدا اینها که به کربلا آمدند، همینطور که قرآن می‌فرماید از هر میکروبی خطرناک بودند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» [9]

پست‌تر از هر میکروبی و پست‌تر از هر گرگ درنده و سگ هاری کسی است که فکر دارد و تفکر ندارد و عقل ندارد. آنگاه بعد ناسوتی است و آن صفات رذیله که خیلی خطر دارد و متأسفانه خیلی‌ها و حتی مثلاً الان جلسه ما جلسه مقدسی است و اما در همین جلسه مقدس نماز می‌خوانید و روزه می‌گیرید و روضه می‌روید و تقید به ظواهر شرع دارید و انقلاب و نظام را دوست دارید و به جبهه می‌روید اما درس اخلاق یا ندارید و یا خیلی کم است، درحالی که قرآن می‌فرماید: همه درس اخلاق است. می‌فرماید پیغمبر معلم تربیتی و آموزشی است و قرآن کتاب تربیتی و آموزشی است. این آیه در قرآن تکرار شده است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [10]

یعنی مسلمان! قرآن تو می‌گوید خودسازی کن. مسلمان پیغمبر تو یک معلم اخلاق است. مسلمان! باید جلسه اخلاق داشته باشید. مسلمان! باید در صدد خودسازی باشید. اگر دکتر به کسی بگوید مرض خطرناک داری، هم خودش ناراحت می‌شود و هم دیگران ناراحت می‌شوند و حاضر است تمام هستی و حتی خانه‌اش را بدهد تا احتمال دکتر رفع شود. همه ما همینطور هستیم. این راجع به امراض جسمانی است. اگر احتمال دهیم که می‌خواهیم کور شویم، چه اوضاعی پیدا می‌کنیم. باید خانه‌اش را بدهد و وام‌ها بگیرد تا انشاء این چشم شفا پیدا کند. قرآن می‌فرماید اگر کسی آن جنبه ملکوتی را نداشته باشد، کور دل است. به پیغمبر می‌گوید یا رسول الله!

«فَأَنْتَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ» [11]

نمی‌توانی با کسی که کر و کور یا مرده است، کار کرد. یعنی صفت رذیله‌ای اگر بر دل حکمفرما شود، انسان را کور دل می‌کند و انسان را کر دل می‌کند. انسان را نفهم می‌کند.

«صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» [12]

معلوم می‌شود که سرطان دل، سرطان روح یعنی صفات رذیله، از سرطان جسم خیلی بدتر است و متأسفانه همه ما به فکر امراض جسمی هستیم اما به فکر امراض روحی نیستیم. گفتم تقید به ظواهر شرع دارد و این خوب است و نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و مجالس روضه شرکت می‌کند، اما در صدد باشد که پاک شود و درخت رذالت را از دل بکند و درخت فضیلت را به جای آن غرس کند و بارور و میوه دار کند و از میوه آن هم خود و هم دیگران استفاده کنند، ولی این کم است و بالاترین مصائب ما همین است که اخلاق نیست. وقتی اخلاق نباشد، هر بلایی هست و بعضی اوقات غده سرطان جامعه بشریت می‌شود برای اینکه در دل آن غده سرطانی مثل خودخواهی و ریاست طلبی و پول پرستی و حسادت و تکبر هست. نمی‌خواستم امشب در این باره صحبت کنم بلکه می‌خواستم درباره غفلت صحبت کنم و مثل اینکه هفته گذشته وعده داده بودم اما خدا ما را کشاند به تتمه بحث هفته گذشته.

خلاصه حرف اینست که ما باید گناه در زندگی نداشته باشیم، و الا آن جنبه روحی می‌میرد. ما باید صفات رذیله نداشته باشیم و الا صفات رذیله آن جنبه روحی ما را می‌کشد و اگر کسی جنبه روحی نداشته باشد، به قول قرآن می‌فرماید وای به این.

[1]. حاقه، 19.

[2]. اسراء، 85.

[3]. نمل، 80.

[4]. زمر، 22.

[5]. جاثیه، 23.

[6]. انعام، 121.

[7]. جاثیه، 23.

[8]. حج، 11.

[9]. انفال، 22.

[10]. جمعه، 2.

[11]. روم، 52.

